

مغولان معاصر ما و تعبیر دیگر خشونت

حتماً همه می‌دانند که پیشوای آزادگان، نسبت به مفاهیمی چون «قهر»، «غضب» و «خشونت» چه تعبیر و تعاریف ماندگاری داشته و دارد امام علی (ع) بر این باور بود که قهر مولود ناتوانی و غضب نتیجه‌ی تاریکی ذهن است، و سید رضی از قول بزرگ‌ترین راهنمای تاریخ نقل می‌کند: «آن‌جا که عقل به بن‌بست می‌رسد خشونت از خواب برمی‌خیزد!» و باز از شیخ اشراق خوانده‌ایم که: «هلاکِ دانایی، دویدن در پی پلشتی است.» و بایزید بسطامی گفته است: «درندگی درگاهی است که عشق را عبور از آن میسر نیست.»

تقابل، رودررویی و ستیز عقل با جهل، عشق با خشونت، و غضب با دانایی، تاریخ و سابقه‌ای دیرینه؛ هم‌سال با سلوک انسان از بدو پیدایش تا به امروز دارد؛ چندان که گاه گذشته‌ی این راز را می‌توان در افسانه‌ها و روایات باستانی نیز جست‌وجو کرد. در فرهنگ غرب خشم خدایان اولمپ را علیه دانایی و روشنایی دیده‌ایم. پرومته حکایتی است که که راز عدم تجانس خشونت و فرزانیگی را برملا می‌کند، و در گهواره‌ی مدنیت مشرقی؛ شعور مصلحانه بودا علیه رنج بیهوده و نادانی، زاده شده است؛ زرتشت به درگاه اهورامزدا طلب عشق و آزادی می‌کند تا بر غیظ اهریمن چیره شود، در پشت‌های اوستا، نبرد اپوشه دیو را نماد جنون و تشنگی و تشر فرشته رحمت و باران را خوانده‌ایم و در تورات، ترانه‌های حضرت داوود، خبر از پیروزی خوبان بر خواب‌آلودگان می‌دهد و در نهج‌البلاغه منور؛ معنای ماندگار تقابل حق و باطل، به روشنی از راز جهان پرده برمی‌دارد.

تا بوده این دوگانگی هم‌زاد آدمی، آوازخوان اعصار و ادوار دور و نزدیک بوده است و تاریخ تحریف شده و بازنوشته از سوی جریان‌های غالب، همواره از «بُرد» اهل خشونت خبر داده است. بر هیچ اهل اندیشه‌ای پنهان نیست که «بُردن» از معنای «پیروزی» به دور است، هر کسی که بُرد، حتماً پیروز نیست، به این تعبیر که در طول تاریخ بسیاری بوده‌اند که علی‌الظاهر (در کوران مبارزه) باخته‌اند اما پیروزی نهایی با آنان بوده است، در این تعبیر دوگانه، مثال و نمونه بسیار است.

شکست سقراط (به خاطر قانون) که عین پیروزی بود، اسارت خاندان نبوت در کربلا فتح تاریخ را در پی داشت، باخت ایرانیان در فاجعه‌ی قادسیه که تجربه‌ی پیروزی ملی بود، مرگ امیرکبیر که تولد دانایی بود، و تا به امروز که باز تاریخ، ورق دیگر خورد، دیکتاتور عراق امروز اگر چه از بُرد خود در جنگ هشت ساله، پُرگویی بسیار می‌کند اما حقیقت نهایی این است که ملت ما در این نبرد نابرابر پیروز شد، اقتدار امروز ایران در حفظ تمامیت ارضی و استقلال ملی نیز موید تجربه‌ی ظفرنمون هشت ساله‌ای است که برومندی تاریخی ما را برملا می‌کند.

نتیجه این‌که تنها اصحاب متعلق به فرهنگ قمار، به بُرد یا باخت نظر دارند، در حالی که مصلحان و مدافعین قانون و حقیقت همواره و در درازمدت پیروز می‌شوند، تا آن‌جا که این اهل دانایی حتی شکست را نوعی آزمون برای رسیدن به ساحل توفیق تلقی می‌کنند.

به همین دلیل است که از ترور هاییل در بدو تاریخ و روایت تا ترور قومی در افغانستان نفرین شده و از یورش جوجی مغول به خراسان بزرگ تا هجوم درنده گانی چون طالبان به بخشی از زادگاه افغانه که یادآور حمله‌ی محمود و اشرف افغان به دیگر اقوام ایرانی‌نژاد است، همواره رهروان تاریکی و غضب و تعصب تهی از عقل با تکیه بر نژادپرستی بدوی یا عقاید متحجر به کشتارهای انسانی، لقب دفاع از حقیقت داده‌اند، در حالی که خود با اسلحه‌ی کهنه و وحشیانه‌ی «نصرت العرب» در عمل به کشتار حقیقت، دین و آزادی برخاسته‌اند.

تعصب و خشونت که یکی از باستانی‌ترین خصائل اعصار برده‌داری و فئودالی است، هنوز هم در جوامع بشری به صورت گوناگون و با عناوین مختلف ادامه دارد. جنگ نژادپرستانه‌ی دوم جهانی که از سوی نازی‌ها و سیاه‌جامگان موسیلینی، قسمتی از جهان را به آتش کشید، چهره‌ای مدرن از همین صفت ضدانانی بوده است، کشتارهای قومی در فلسطین و بوسنیف، حتی تبلیغ رودرویی عرب و عجم از سوی سران عراق در جنگ هشت ساله، کشتار گروهی زنان و کودکان فرقه‌ی موسوم به کورش داوید در جوار مجسمه‌ی آزادی و زیر گوش منادیان بر حق حقوق بشر، کشتار آرامنه و آذری‌ها و امروز پاک‌سازی قومی و دینی در هزاره‌جات افغانستان، رخسار کریه و بی‌رحم همان خشونت است که جهان را از نظر زمانی به ادوار دور و متفاوتی تقسیم کرده است. تا آن‌جا که در بدو ورود به سومین هزاره می‌توان بعضی جوامع ایستا را متعلق به عصر وحشت اوان تاریخ قلم‌داد کرد، در حالی که ما در ایران بزرگ، هم‌شانه با زمان پیش می‌رویم، درست در همسایگی، شاهد حوادثی هستیم که در پیچی از تاریخ مغول امکان پیش‌آمد داشته است.

شبه‌نظامی بازمانده‌ای از روح باستانی وحشت، در لوای دینی که انسان را به سوی صلح می‌طلبد، خود را امیرالمومنین نامیده است تا با کشتار کودکان و تجاوز به نوامیس نزدیک‌ترین هم‌وندان ما از مزرعه‌ی بزرگ خشخاش آسیا دفاع کند و آرامش را برای تروریست‌ها و معامله‌چی‌های جهانی نفت و گاز و مواد مخدر ارمغان بیاورد.

طالبان تاریکی و منادیان خشونت که حتی مسواک زدن را حرام می‌دانند، به ناگاه از اعماق مدفون‌شده‌ی تاریخ خشونت و تعصب به در آمده تا منطقه و چه بسا در آینده آسیا را به سوی خانمان سوزترین جنگ‌ها هدایت کند. همین چند ماه پیش، همان روز که امیرالجُهل، در کابل، اعلام کرد که باید سینه‌ی ماده‌گاو را نیز در کیسه کرد، و زنان نباید با پوزار از خانه بیرون آیند، چرا که شنیدن صدای پای زنان معصیت دارد؛ جهانیان بایست به خود می‌آمدند و درمی‌یافتند که موجوداتی از ترکه‌ی دایناسور و گوریل از تاریک‌ترین لایه‌های فراموش شده‌ی تاریخ به درآمده‌اند که هیچ تفاوتی با ویروس ایدز (از نوع آسیایی آن)، ندارند.

احیای دکترین خشونت از سوی نظریه‌پردازان راست و راسیست‌های غربی، در واپسین ایام قرن بیستم، هیچ هدفی جز ناامن کردن منطقه‌ی محوری آسیا را دنبال نمی‌کند. مهار کردن هند، تهدید چین، دست‌درازی روانی به کشورهای نو استقلال یافته‌ی آسیای میانی و به نام اسلام در برابر ملت مسلمان ایران، عرض‌انداز کردن؛ محصولی است که به واسطه‌ی طالبان بازخورده از جانب اربابان دور و نزدیک درو خواهد شد، سناریو کهنه و چندی‌آوری که از جانب دلالان سیاست جهانی کارگردانی شده است؛ دلارهای نفتی عربستان و نیروهای بالقوه پاکستان را بر باد خواهد داد، این قصه‌ای از هزار تویی تاریک است که نه امروز، بلکه قریب به

بیست سال پیش از این، طراحی و پی‌ریزی شده است. بعد از شکست کودتای نورمحمد تره‌کی در کابل، حفیظ‌الله امین دست‌نشانده‌ی کاخ کرملین (جهت تحکیم نظام به ظاهر خلقی خود) دست به کشتاری وسیع زد، کشتار نزدیک به چهار میلیون انسان افغانی؛ سیلی از کودکان یتیم را روانه‌ی جنوب افغانستان و شمال پاکستان کرد، هجرت گروهی کودکان و نوجوانان به مناطق امن‌تر، با تردد کارشناسان آمریکایی به پاکستان و حمایت‌های مالی عربستان از ژنرال ضیاالحق هم‌زمان بود، به دستور ضیاالحق؛ اردوگاه‌ها، مدارس و اماکن آموزشی و تربیتی در پهنه‌ی شمال پاکستان از مرزهای کشمیر و هند تا دامنه‌ی افغانستان و مرزهای ایران؛ بیش از چهل اردوگاه عقیدتی-نظامی دایر شد و آن زمان برای بسیاری از تحلیل‌گران جای حیرت بود که چرا این مدارس و مسئولان پنهان و آشکار آن، تنها به جذب کودکان متعلق به قوم پشتون می‌پردازند و دیگر جوانان را راهی جبهه می‌کنند؟!

در این ایام متحجرت‌ترین مدرسین متعصب، با حقوق‌هایی سرسام‌آور به خدمت گماشته شدند تا در اقامت‌گاه‌های بیابانی، خشن‌ترین سربازان را برای آینده تربیت کنند. در همین دوره دو تن از جوانان پشتون به نام ملاملنگ و ملامحمد عمر، از دو جبهه‌ی شرقی و غربی مدارس شمال پاکستان، به عنوان پیش‌قراول برگزیده شدند، ملاملنگ در کوران امتحانات، از خود شخصیتی منعطف‌تر نشان داد اما ملامحمد عمر با حمایت اربابان آمریکایی، پاکستانی و عربستانی خود، نشان داد که می‌تواند مهره‌ی مورد نظر برای آینده باشد. ملاملنگ تنها به تدریس بسنده کرد اما ملامحمد عمر سی ساله، همراه با راهزنان دیگر، بارها و بارها به غارت کاروان‌های ارزاق که از جنوب افغانستان عبور می‌کردند، پرداخت و در تمرین آدم‌کشی سرآمد دیگران شد، چندان که در میان طالبان مدارس ویژه به شهرتی بومی رسید، در همین زمان در کنار تجارت مواد مخدر با آشنا شدن با اُسامه بن لادن، تجارت اسلحه را نیز آغاز کرد، ملاعمر در کنار شاهزاده‌ی جوان سعودی به قدرتی مالی و نظامی خاص دست یافت و دختر نوجوان خود را نیز به عقد بن‌لادن درآورد، در همان دوران شایع شده بود که مجاهدی (!) افغانستانی به نام محمد عمر، مرتب میان ریاض و اسلام‌آباد در تردد است.

ملامحمد عمر با موازین متحجری تربیت شده بود که وهابیت را چکیده‌ی ناب دین اسلام می‌دانست، او باور دارد که پشتونیزم آخرین و برترین بینش است. سرریز کردن ثروت‌های کلان و حساب شده موجب شد تا ملاعمر بتواند آرام‌آرام با تطمیع کدخداها و خوانین پشتون، با سهولت تمام قسمت اعظمی از افغانستان را به چنگ آورد و این رخداد زمانی پیش‌آمد که کودکان یتیم پشتون در مدارس آمریکایی-پاکستانی، به سن بلوغ رسیده بودند، ملاعمر در کشاکش یورش به کاروان‌های دولتی (دولت ببرک کارمل)، زخمی می‌شود، در همین نبرد که دکتر نجیب‌الله مسئول جناح نیروهای دولتی بود، ضربه‌ی سهمگینی به ملاعمر می‌زند، چندان که یک چشم و یک پای او نابود می‌شود و ملاعمر سال‌ها بعد که وارد کابل شد، نجیب‌الله، برادر و راننده‌اش را (خلاف موازین جهانی و بین‌المللی) در میدان‌گاه شهر کابل به دار آویخت، انتقامی شخصی که با سکوت مراجع حقوقی و قضایی جهان روبه‌رو شد.

ملاعمر و طالبان که نمایندگان خشن‌ترین شیوه‌های شبه‌حکومتی قرون اخیر به شمار می‌روند، بعد از سرکوب مردم کابل، متوجه سرحدات شمال می‌شوند، ضعف مدیریت نظامی ژنرال عبدالرشید دوستم و اختلاف

این از یک با برادر نظامی خود ژنرال عبدالملک همایون، موجب شد تا طالبان بتوانند دروازه‌ی سالنگ و سرانجام مزارشریف را نیز تصرف کنند.

بعد از این حمله‌ی نابرابر که نیروهای هوایی ارتش پاکستان و کماندوهای زمینی (بیشتر اهل کراچی) به سرکوب جناح اکبر خلیلی و حزب او پرداختند و سرانجام با دفع بخش اعظمی از نیروهای شمال، سرانجام متوجه بامیان شدند و دیدیم که فجیع‌ترین حادثه را آفریدند، چندان که کشتار یهودیان در لهستان توسط نازی‌ها و یا کشتار مردم حلبچه در کردستان توسط نیروهای نظامی و بمب‌های خردلی عراق در برابر آن کم‌رنگ شده‌اند.

طالبان که عملاً با فرمول بُرد از طریق ارعاب عمل می‌کنند، در هجوم به مزارشریف از میان چندین سفارت‌خانه متعلق به دیگر کشورها، تنها به سوی سفارت‌خانه‌ی ایران یورش می‌آورند و دیپلمات‌های ایرانی را به صورت گروهی قتل‌عام می‌کنند که این اتفاق خود مؤید نکته‌ی مهمی است. طالبان از اربابان خود دستور مستقیم گرفته بودند تا به اصطلاح از ملت ایران زهرچشمی بگیرند، آن هم درست بعد از یکی دو هفته که از ملاقات نماینده‌ی دانشجویان پیرو خط امام با روزن (یکی از گروگان‌های سابق سفارت‌خانه‌ی آمریکا در ایران) می‌گذرد و همین جاست که مهنای دانایی و مفهوم خشونت؛ این دو خصلت ازلی آشکارتر می‌شود.

اگر چه نفس گروگان‌گیری از اساس انکارشدنی است اما جهانیان به یاد دارند که طی آن ۴۴۴ روز، با دیپلمات‌های آمریکایی (با آن سابقه‌ی ناخوشایند در اذهان ملت ما)، هیچ‌گونه رفتار خشن نشد و حتی قهوه و امکانات بهداشتی آن‌ها به راه بود و در همان اوایل اتفاق، زنان و یکی دو دیپلمات سیاه‌پوست نیز آزاد شدند و سرانجام مسئله، بدون اعمال خشونت فیصله یافت و حتی دیدار اخیر روزن با مهندس عباس عبدی خود مؤید ادامه همان روحیه‌ی دانایی، برادری و صلح‌طلبانه‌ی ملت ماست اما امروز چه...!؟

انتقام‌گیری، آن هم بعد از سال‌ها و آن هم در عصر خاتمی که منادی تفاهم تمدن‌هاست و آن هم به وحشیانه‌ترین شیوه! این معامله‌ی ناعادلانه، چیزی جز تأیید باور به خشونت و جهالت به وسیله‌ی گماشته‌گان بومی از سوی معماران بزرگ دلار و اسلحه و نفت نیست! ما به حکم هم‌قلمی در شهادت صارمی خبرنگار، غمگین و عزاداریم و به یاد می‌آوریم که خشونت نشانه‌ی به بن‌بست رسیدن شعور است. ملت ما در دفاع مقدس و هشت ساله، در مقابله با گماشته‌ی عربی همسایه، تجربه نداشت و خواهان جنگ نبود، این وهله هم فریب هیزم‌بیاران معرکه‌ی غیر را نخواهند خورد، همه‌ی شواهد نشان می‌دهند که اربابان آن‌سویی می‌خواهند ملت را با جنگی ناخواسته روبه‌رو کنند. در صورتی که این ملت شریف، جنگ‌طلب نیست، در عین اقتدار می‌خواهد بیرق‌دار فرهنگ برادری و هم‌زیستی انسانی باشد، ملت ما در برابر کشتار غیرانسانی ملت افغانستان توسط دست‌پروردگان سفره‌ی تریاک و نفت و دلار بی‌اعتنا نبوده و نیست اما یک سوال بزرگ باقی می‌ماند. اگر سال ۱۳۵۸ دیپلمات‌های آمریکایی در تهران به سرنوشت دیپلمات‌های ایرانی در مزارشریف امروز دچار می‌شدند، مردم و دولت آمریکا چه واکنشی نشان می‌دادند، مگر نه بر سر مسائلی در همین اندازه، سال‌هاست مردم ویتنام را بمباران کردند و یا حکایت جنگ خلیج فارس که پیش روی ماست.

مغولان معاصر ما در مزار شریف در یک صحنه پدربزرگ، فرزند و نوه‌ی هفت ساله‌اش را دوش به دوش هم به دار آویختند، در فیلمی که از تلویزیون مرکزی قزاقستان پخش شد، بسیاری دیدند که یکی از عوامل طالبان با روسری... چگونه زنی را را در انتظار کودکش خفه کرد، چرا که نمی‌خواست در برابر چشمان سوخته‌ی همسرش... صیغه از ره درآمده‌ای شود، این کجای اسلام آمده است؟! در بامیان خاکستر شده، دختر یازده ساله‌ای در یک روز به همسری هفت حیوان نرینه درمی‌آید و جان می‌دهد. پس وجدان انسانی اهل این سیاره را چه کسی ربوده است؟! تجاوز به آزادی در هر گوشه از این جهان به دوزخ کشیده شده، تیری است که قلب هر انسانی را می‌شکافد. استخوان‌های همه‌ی مبارزین در گورهای گمشده از این فجایع می‌لرزد، نویسندگان، شاعر، روشن‌فکر، مصلح، مبارز، انسان، هر او که ذره‌ای به خود بیاید، نباید آرام بنشیند، دادخواهی و تصمیم، دادخواهی و دفاع، دادخواهی و روشنگری...

در شهادت صارمی روزنامه‌نگار، غمگین و عزاداریم اما نه خشمگین، چرا که صارمی و یارانش می‌دانستند که در مرکز معنای شهادت ایستاده‌اند اما در برابر کشتار بی‌رحمانه‌ی کودکان و به آتش کشیدن زنان باردار بامیان چه...؟! ملت ما خون گریسته است؛ هل من ناصراً... فریادی انسانی است. گوش سران بی‌تفاوت جهان... کُر! چشم مراجع خاموشی جهانی... کورا! چرا...!؟

برای دفاع از سالی بریسا و خاموش کردن قیام مردم مستمند آلبانی، همه‌ی نظامیان غربی و ناتو وارد عمل می‌شوند اما کشتار معصومیت در افغانستان، مسئله‌ای داخلی است؟! آیا سکوت در برابر خشونت، هم‌آوایی با اهل خشونت نیست؟

قهر، مولود ناتوانی است، غضب نتیجه‌ی تاریکی و خشونت، عین درندگی است اما به خشم آمدن به نیت مبارزه با هلاک‌کنندگان دانایی و فرزاندگی، عین عقل و حکم وجدان و فرمان شعور است و امروز اگر چه به ظاهر طالبان و افسارداران آنان در قمار مرگ برنده بازی‌اند اما پیروز نشده و پیروز نخواهند شد، این همان ادامه‌ی نبرد اپوشه دیو با فرشته‌ی باران است.

جهل و جنون، قحط و تشنگی، تلخی و تاریکی بمیرند، عشق و دانایی، صلح و برکت، شادی و روشنایی، آینه و خرد باقی بمانند، قرار نهایی جهان بر این روایت، باز گفته خواهد شد. صحابه‌ی خشونت را به آرمان‌شهر و مدنیت انسانی راهی نیست، مگر به برکت تغییر و به یمن اندیشه و آزادی.